



روحانیون نوگرا یا آخوندهای پاپیونی؟

سمیه طاهریان

به جای اشاره
مالک رسید بر در آن خیمه سیاه
تنها سه چار گام، نه این گام آخر است
اما صدای کیست که از دور می‌رسد
گویا صدای ناله «برگرد آشتی» است
این ناله خفیف و گرفته از آن کیست؟
من باورم نمی‌شود کز حلق حیدر است
مالک، رها کن آن سوی میدان و بازگرد!
این سو بر از معاویه‌های مکرر است
امروز پاره پاره قرآن به نیزه‌هاست
فردا سری که قاری آیات پرپر است
تاریخ! گوش دار که آن خطبه بلیغ
غم نامه علی است که اینک به منبر است
حتی عقیل طاقت عدلم ندارد، آه!
من یوسفم و کیست که با من برادر است
من یوسفم، تو یوسف بی‌چاه دیده‌ای؟
این چاه‌های کوفه عجب گریه پرور است!

«محشر کبری به پا شده بود. مجتهد بزرگ با سر برهنه و جامه مختصر و مدرس در بین مجاهدین ارمنی و زیر چوبه دار ایستاد. زن و مرد و پیر و جوان منتظر صحنه آخرین بودند. در آن روز تهران و سراسر ایران می‌لرزید.»^۱

و او خدا را شاهد گرفت که «خدایا! تو خودت شاهدی که من آنچه را که باید بگویم به این مردم بخدا! تو خودت شاهد باش که من برای مردم به قرآن تو قسم یاد کردم. گفتند قوطی سیگارش بود. خدایا! خدایا! تو خودت شاهد باش در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسنین این اساس، لامذهبین هستند که مردم را فریب داده‌اند.»^۲ فریب! مگر امکان داشت مشروطه‌سرایانی همچون سیدحسن تقی‌زاده با آن قامت پوشیده در لباس سیادت که مردم به آن قسم می‌خوردند، در پی فریب باشند! شاید اگر مردم مجالی برای تأمل می‌یافتند، جریان پنهان شده پشت لباس فاخر روحانیت را در میان فریادهای مشروطه‌خواهی و قانون اساسی نعل به نعل مطابق با قانون دول متمدن (!!) می‌دیدند جریان مسمومی که اصلاح‌طلبی و دموکراسی مردم فریبانه را نشخوار می‌کرد؛ جریانی که ریشه در شام بلا داشت و سر حسین علیه السلام را بر نیزه کرد. پس از جنبش تنباکو و ضربه‌ای که استعمار از یک سطر نوشته مرحوم میرزای شیرازی خورد، به این نتیجه رسید که باید یک



خدایا! تو خودت شاهدی که من آنچه را که باید بگویم به این مردم بخدا! تو خودت شاهد باش که من برای مردم به قرآن تو قسم یاد کردم. گفتند قوطی سیگارش بود. خدایا! خدایا! تو خودت شاهد باش در این دم آخر باز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسنین این اساس، لامذهبین هستند که مردم را فریب داده‌اند.

حزب و گروه وفادار، «خصوصاً در مسائل اجتماعی و همچنین تعدادی دیگر در عرض طیف سیاسی وجود داشته باشد که اشخاص معتقد، بدون این‌که احساس تخطی از عقاید مذهبی خود بکنند، به آن تعلق داشته باشند.»^۳ چاره کار، به ظاهر آخوندهایی بودند که بعضاً چند صباحی حجره‌نشینی کرده، فعل ضرب را در چهار صیغه صرف کرده باشند و از این راه اعتباری به دست آورده باشند؛ هر چند پای درس شاگردان احمد احسایی، کتب شیخیه را گذرانده باشند و چه بهتر که جامعه آرمانی‌شان انگلیس و امثال آن باشد، و از همان اوایل «مایه اطلاعات و فهم سیاسی‌شان، صدی هشتاد از میرزا ملکم خان ارمنی»^۴ بوده باشد.

تقی‌زاده در اولین روزهای پیروزی مشروطه به عنوان نماینده مردم تبریز وارد مجلس شورای ملی شد و در شمار وکلایی قرار گرفت که معتقد بودند تمام اصول مشروطیت باید همان‌طور که در فرنگستان است برقرار شود. او در مقابله با مشروطه‌مشروعه می‌گوید: «اگر شریعت، کار زندگی راه انداختی، به مشروطه چه نیاز افتادی؟» وقتی مجلس شسوار ملی به توپ بسته شد، تقی‌زاده به سفارت انگلیس پناهنده شد تا مقدمات کارش برای رفتن به اروپا فراهم شود و بتواند با همکاری ادوارد براون (عامل انگلیس در ایران) برای برقراری مشروطیت مجدد در ایران فعالیت نماید. او پس از یک سال و نیم تلاش و سخنرانی متعدد برای وکلای انگلیس در دفاع از مشروطیت، بعد از پیروزی قیام ستارخان و باقرخان، به ایران بازگشت و عضو هیئت مدیره مشروطه شد که محاکمه و اعدام شیخ فضل الله نوری به جرم استبدادطلبی دینی، محصول تلاش‌های مشروطه‌خواهانی چون او بود. تقی‌زاده از آن پس علناً منادی اندیشه‌ای شد که قبلاً توسط میرزاملکم‌خان طرح شده بود. او جمله معروف «برای ترقی، باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد»^۵ را نوشت و خود با کنار گذاشتن لباس روحانیت و ملبس شدن به کت و شلوار، پایبون و آداب رفتار فرنگیان، عملاً منظورش را نشان داد. او صریحاً درباره «تسلیم مطلق شدن به اروپا و ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآبی»^۶ مطالبی اظهار داشت و انگلیس را «دوست ملت‌هایی که برای آزادی خود مبارزه می‌نمایند»^۷ معرفی کرد

و سفارت‌خانه‌های انگلیس در ایران را «یک قطعه خاک آزاد»^۸ خواند.



را با خود همراه کند. چهارشنبه ۶ خرداد ماه ۱۳۲۶ در حالی که علمای متعهد تبریز ملاقات با شاه را اساساً حرام و فسق خوانده بودند، سید کاظم شریعتمداری با محمدرضا شاه ملاقات می‌کند و ضمن خیر مقدم، چنین می‌گوید: «... از خداوند متعال طول عمر و مزید شوکت و عزت ملوکانه را خواهانم.»^{۱۱} شریعتمداری پس از ورود به قم و استوار ساختن ارتباط سری با ساواک، می‌کوشد با جناح‌های سیاسی دست راستی و وابسته به امپریالیسم آمریکا سر و سری داشته باشد؛ تا آنجا که پس از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سال ۱۳۴۰ سران جبهه ملی (سران نهضت آزادی نیز در آن روز در جبهه ملی عضویت داشتند و هنوز به تشکیل سازمانی به نام نهضت آزادی دست نزنده بودند) طی نشستی به اتفاق آراء، آقای شریعتمداری را همگام با اقدام شاه، شایسته احراز مقام مرجعیت شیعه دانستند و به تبلیغ و حمایت از او پرداختند و در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی به طور مدام با او در ارتباط بودند و راهنمایی‌اش می‌کردند. (در همان روزها سران نهضت آزادی به طور دسته جمعی به قم آمدند تا با امام ملاقات نمایند، اما امام از پذیرش آن‌ها خودداری کردند). شریعتمداری همزمان با شروع نهضت امام خمینی^ع تمام سعی خود را در جهت مانع تراشی و جلوگیری از نهضت امام



رضاخان

البته تقی‌زاده با همه افکار ملکم‌خانسی‌اش، مشی و منش تسامح‌گرایانه‌اش، تلاش‌های اصلاح‌طلبانه‌اش و کوشش‌های مجدانه‌اش در عقد قرارداد تجدید امتیاز استخراج نفت با شرکت انگلیسی، یکی از مهره‌های جریان مذکور بود. اما انگلیس که «قصد عمده‌اش، به ملاحظه منافع سیاسی و بازرگانی‌اش، این بود که در ایران حکومتی ثابت برقرار باشد، پایدار و اگر ممکن بود، ترقی‌خواه»^۹ این بار به سراغ سیدضیاء رفت.

آیرون شاید انگلیسی برای تدارک کودتا به منظور خاتمه سلطنت قاجار و روی کار آمدن پهلوی به دنبال فردی بود تا با رضاخان میرپنج در این عملیات همکاری کند. سیدضیاء الدین طباطبائی که برای نیل به مقاصدش سه بار لباس روحانیت را بر تن و دوباره از آن تبری جسته بود، گفت‌وگوهای متعددی با نورمن (از عاملان انگلیس در ایران) انجام داد. او به نورمن قول داد که مفاد قرارداد استعماری ۱۹۱۹ را چه تصویب شود، چه نشود به اجرا بگذارد؛ همچنین مستشاران انگلیسی را بدون آن‌که به قرارداد نیاز باشد، برای تجدید سازمان ارتش و دارایی استخدام کند و به کار گمارد. او به نورمن اطمینان داد که «ایران در حکومت او قرص و محکم بر مدار بریتانیا خواهد ماند و به منابع اقتصادی و سایر مصالح این امپراتوری لطمه‌ای وارد نخواهد آمد.»^{۱۰} نورمن سیدضیاء را



ضیاء طباطبائی

اما در کنار این‌ها نیاز به یک

چهره موجه دینی که در کسوت روحانیت بماند، احساس می‌شد؛ کسی که بتواند با ظاهری موجه و حرف‌هایی قشنگ و عامه‌پسند، اعتماد مردم را جلب کرده و در روز موعود، آن‌ها



جیمی کارتر

به کار بست؛ «مأموریت او، منحرف ساختن نهضت از مسیر اصلی خود بود».^{۱۲} به همین منظور در تاریخ ۴۴/۷/۱۷ دارالتبلیغ افتتاح گردید؛ مدرسه‌ای که خروجی‌اش مستقیماً تحت کنترل ساواک بود. ساواک تا آنجا به نفوذ و سیطره خود بر دارالتبلیغ مطمئن بود که به مقامات مافوق، نوید داد: «... در حال حاضر نمی‌توان مجله مکتب اسلام را وادار نمود که آنچه مورد نظر است را منعکس نماید... ولی ممکن است در آتیه، مجله‌ای به همین سبک به نام دارالتبلیغ که وابسته به مدرسه‌ای است که آقای شریعتمداری ساختمان آن را شروع کرده، به وجود آید که اداره آن مستقیماً امکان‌پذیر باشد».^{۱۳}

پس از روی کار آمدن کارتر، ایالات متحده بر آن شد که به اسم «حقوق بشر» و ایجاد فضای باز سیاسی در کشورهای مستعمره خود، امید ایجاد کند. اینجا بود که ملی‌گراها، روشنفکران و عناصر وابسته به غرب در ایران که تا دیروز در کنجی خزیده و در برابر دیکتاتوری و شیوه پلیسی رژیم شاه نفس نمی‌کشیدند، به تکاپو افتادند و به نوشتن مقاله‌ها و نامه‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها درباره آزادی و قانون اساسی، حقوق بشر و ... پرداختند؛ درباره قانون‌شکنی‌های پلیس و مأموران حق‌ناشناس دولت قلم فرسایی کردند و از دموکراسی سخن‌ها گفتند و دولت را از زیر پا گذاشتن بعضی از

روحانی هم می‌تواند روشنفکر باشد، اما بایستی دید که بینش خدانشناسی و اندیشه روشنفکری او تا چه حد مانع یکدیگر می‌شوند و با هم اصطکاک پیدا می‌کنند. از این جهت بهتر دیدند. از این جهت بهتر دیدند یک روحانی روشنفکر، بخشی از اعتقادهای خود را برای برجسته کردن بخش‌های دیگر، کنار بگذارد.

اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حذر داشتند و رسماً تهدید کردند که اگر مأموران دولت، قانون اساسی را رعایت نکنند، طی نامه سرگشاده‌ای به پیشگاه اعلی حضرت همایونی و حضرت والای کارتر از دولت گله خواهند کرد! آقای شریعتمداری نیز که از سال ۴۴ در سنکر دارالتبلیغ سرگرم مبارزه با بی‌نظمی و تصفیه و تطهیر حوزه و ایجاد تحول در آن بود، یکبار در سال ۱۳۵۶ به یاد آورد که در ایران قانون اساسی به درستی اجرا نمی‌شود و خلاف‌کاری‌هایی به چشم می‌خورد. لذا قدم در صحنه مبارزه گذاشت تا دولت را سر جای خود بنشانند و وادارش کند به قانون اساسی احترام بگذارد؛ اما امام خمینی علیه السلام با روشن بینی خاص خود خواستند تا «به آن‌ها که از چارچوب قانون اساسی دم می‌زنند، تذکر اکید دهند که با این کلمه صحنه بر رژیم سلطنتی فاسد موجود نگذارند که تا این دودمان فاسد بر مقدرات کشور حکومت می‌کنند، نه از آزادی و نه از استقلال کشور، خبری است و نه مردم روی سعادت می‌بینند». و فرمودند: «پیش کشیدن شعار عمل به قانون اساسی، خیانت به کشور اسلامی است. سران قوم باید ملت را در مسیری که یافته است و دشمن را شناخته و به قیام دست زده است، هدایت و پشتیبانی کنند و در این موقع حساس، ملت را از مسیر انتخابش با کجروی‌ها منحرف نکنند».^{۱۴}

با به ثمر نشستن انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ فرصتی پیش آمد تا این جماعت خود را بهتر بشناسند و به نداشتن رابطه عاطفی و فرهنگی با مردم واقف شوند و دریابند که اکثریت مردم کوچه و بازار اعتقادی به آن‌ها ندارند. سال‌های اول انقلاب، فضا، فضای آزمون و خطا بود؛ آزمون راه‌هایی مانند ترور، ایجاد پایگاه‌های جاسوسی، حمله طبس، طرح کودتای نوژه و حمله نظامی. این اتفاقات و دوره هشت ساله جنگ تحمیلی، امکان پیگیری اهداف سیاسی را عملاً ناممکن کرده بود، ولی می‌توان دوره سازندگی که کشور مشغول بازسازی بنیان‌های اقتصادی خود بود، نقطه عطفی برای بازسازی و ائتلاف با لیبرال‌ها دانست که در محافلی همچون کیان و مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری، دنبال می‌شد؛ تا آنجا که راه استقرار آرمان‌شهر مردم سالاری و دموکراسی جامعه ایران را در توسعه سیاسی و اجتماعی، جدا کردن دین از زندگی اجتماعی، با اجتهاد در اصول و

این بود که این اصلاحات باید در چارچوب تئوری قرار می‌گرفت که مصطفی ملکیان به عنوان یکی از تئوریسین‌های این جریان، آن را مطرح کرده بود: «باید به این نکته توجه داشته باشیم که جامعه ما هنوز که هنوز است، متدین است و جامعه‌ای دینی است؛ جامعه‌ای که هم به لحاظ عقیدتی، احساسی و عاطفی و هم به لحاظ علمی، دل‌مشغول دین و مذهب است. از سوی دیگر وقتی قصد داریم موجودی را تعلیم و تربیت کنیم و به مجرای خاص سوق دهیم، باید میزان فهم و قبول مخاطب را در نظر بگیریم و چون مخاطبان ما مسلمان هستند، طبعاً باید با آنها با ترمینولوژی دینی سخن گفت ... به حدی که به نظر می‌آید اگر کسانی باطن لائیک و غیر دینی هستند، باید تا حد فراوانی مثل روشنفکران دینی و با ترمینولوژی دینی سخن بگویند و الا توفیق و کارایی نخواهند داشت.»^{۱۶}

اتفاقی کسانی چون عبدالکریم سروش، محسن کدیور، حجت الاسلام محمد مجتهد شبستری نیز بر همین اساس، همان مدعای کهنه ملک‌خان مبنی بر حفظ جوهر اسلام را مطرح کردند و نشان دادند که «روحانی هم می‌تواند روشنفکر باشد، اما بایستی دید که بینش خداشناسی و اندیشه روشنفکری او تا چه حد مانع یکدیگر می‌شوند و با هم اصطکاک پیدا می‌کنند». از این جهت بهتر دیدند «یک روحانی روشنفکر، بخشی از اعتقادهای خود را برای برجسته کردن بخش‌های دیگر، کنار بگذارد.»^{۱۷} بدین ترتیب آخوندهای به اصطلاح روشنفکر، نه! نواندیشان دینی، با لباده‌هایی از نوع پایون‌دارش، هم‌زمان با هم فعالیت‌های خود را به طور جدی آغاز کردند؛ برپایی خانه هنرمندان به پشتیبانی محمد خاتمی، مهاجرانی و عبدالله نوری، تأسیس ساختمان گفت‌وگوی تمدن‌ها برای مطرح شدن «مهم‌ترین مسئله یا ام‌المسائل ما به عنوان شهروندان کشوری که به هر حال در مهد تمدن غرب (!) نیستیم»،^{۱۸} ترسیم جامعه آرمانی با چملاتی نظیر «آمریکا توانسته است جامعه‌ای بر پایه سه رکن آزادی، دینداری و عدالت بسازد»،^{۱۹} تعیین چشم‌اندازهای آتی و «امروزی شدن و رسیدن به آینده با گذر از مدرنیته و تجدد»^{۲۰} طرح تحقق جامعه مدنی به دور از هرگونه مرزبندی اعتقادی و اخلاقی و خودی و غیر خودی با راه کار تساهل و تسامح، گوشه‌ای از تلاش‌های رئیس‌جمهور، محمد خاتمی در راه برقراری جامعه آرمانی بود. اهداف، مسیر و راهکارها معین شده بود. حالا باید دیگر روحانیون نوگرا آستین‌های قبا را بالا زده، گره پایون‌ها و کراوات‌های زیرین را محکم کرده و پای در مسیر می‌گذاشتند. البته برخی دیگر برای دست و پا گیر نبودن، لباس روحانیت‌شان را درآوردند



کدیور

فروع دینی و

زدودن چهره ظلم

ستیز دین دیدند. نیل به

این هدف، نیازمند جریانی بود

مشابه آنچه در منحرف کردن مشروطه به کار آمد که در عین حال، موازی با جریان حاکم بر جمهوری اسلامی باشد. روحانیون نوگرا، دقیقاً همان طیفی بودند که در چنین برهه‌ای به کار می‌آمدند؛ کسانی که بتوانند شعار توسعه سیاسی و اجتماعی سر دهند و ترجیح دهند در محفل‌شان از زندگی صحبت شود تا مرگ؛ همان‌ها که با عناوین مختلف به تطبیق دین با شرایط مدرن و جدید پرداختند؛ کسانی که با اجتهاد پویا در اصول و قرائت‌های جدید از دین، آن‌سان که با آموزه‌های لیبرالی قابل جمع و آشتی پذیر باشد، به تعریف و تبیین دین، انسان و جهان پردازند.

اولین قدم، به دست گرفتن بخشی از حاکمیت بود برای اجرای طرح اصلاح از بالا. سیدمحمد خاتمی با کارنامه‌ای از تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ریاست کتابخانه ملی با چهره‌های فرهنگی وارد صحنه انتخابات ریاست جمهوری شد. او با مخاطب قرار دادن نخبگان، دانشجویان، زنان و جوانان، به جای توسعه اقتصادی، رشد و توسعه سیاسی و مدنی را کانون صحبت‌های خود قرار داد. صحبت از آزادی بیان، تأمین آزادی مطبوعات، عدم مقابله و برخورد با متخلفان، تأکید بر قانون و جامعه مدنی، اصلاحات، دوری از تکلیف‌گرایی در کنار مؤلفه‌هایی همچون زیبایی، ذوق و قریحه سخنگویی، اعتماد و نفوذ کلام، او را مورد توجه دیگران قرار داد. خاتمی با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بستر و شرایط لازم برای نهادینه‌سازی لیبرالیسم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تلاش برای بسط و گسترش اندیشه‌های پلورالیستی، ایجاد رنسانس در اندیشه اسلامی، ایجاد تشکیک در معرفت دینی، تقلید و ولایت فقیه و ... را فراهم ساخت؛ به طوری که حتی دشمن نیز نتوانست خوشحالی و رضایت خود را از این اتفاق پنهان کند. سام گبنسون، نماینده کنتاکی در کنگره آمریکا گفت: «ما همه از انتخاب آقای خاتمی خوشحال شدیم.»^{۱۵} نکته قابل توجه و حائز اهمیت



محمد خاتمی

و این چنین عملاً وارد عرصه قرائت جدید از دین شدند. مفاهیم مطرح شده از سوی محمد خاتمی براساس بسترها و معانی غربی و لیبرالی آن در کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌ها تعریف و تبیین شد. زیرا آن‌ها معتقد بودند «ایرانی‌ها باید این مفاهیم را با معانی غربی آن بپذیرند و یا به طور کامل آن‌ها را رد کنند»^{۲۱} که البته رد آن‌ها ممکن نبود؛ چرا که خواستار پیشرفتیم و محمد خاتمی پیشتر اعلام کرده بود: «شما برای این که بتوانید پیشرفت کنید، راهی جز غرب ندارید و راه غرب یعنی پذیرش خود غربی»^{۲۲}. آنچه مسلم بود این که طرح و تعریف این‌گونه مفاهیم، زمانی می‌توانست ثمر بخش باشد که با قرائت جدید از دین و تحول در حوزه مفاهیم دینی همراه شود؛ مانند محدود کردن احکام دینی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، طرح اجتهاد در اصول دینی، زیر سؤال بردن مشروعیت الهی و انتصابی ولایت فقیه، نامیدن ولایت فقیه با عنوان نظام استبداد دینی یا سلطنت اسلامی، و به دنبال آن لزوم کنار گذاشتن برخی از ضروریات مانند حجاب اسلامی برای همسویی و رفع تناقضات بین اسلام و مدرنیسم. حقیقت این تحول همان است که رهبر معظم انقلاب فرمودند: «اگر کسانی با عدم اعتقاد به اساس ارزش‌ها دم از تحول بزنند، معلوم است که تحول مورد نظر آن‌ها چیست. تحول مورد نظر آن‌ها

حالا باید دیگر روحانیون نوگرا آستین‌های قبا را بالا زده، گره پایپون‌ها و کراوات‌های زیرین را محکم کرده و پای در مسیر می‌گذاشتند. البته برخی دیگر برای دست و پاگیر نبودن لباس روحانیت‌شان را در آوردند و این چنین عملاً وارد عرصه قرائت جدید از دین شدند.

یعنی تحول نظام اسلامی به نظام غیر اسلامی. تحول مورد نظر آن‌ها یعنی حذف نام اسلام، حقیقت اسلام و حذف فقه اسلامی»^{۲۳}. تنها یک مسئله باقی بود که محسن کدیور آن را این‌گونه مطرح کرد: «با ورود جهان به عرصه مدرنیته و تجدد، آشنایی مسلمانان با ضوابط و مباحث جدید، نسبت بین دینداری و تجدد از مهم‌ترین مسائل فرا روی انسان معاصر شد. مشکل از آنجا آغاز شد که برخی گزاره‌های دینی با دستاوردهای تمدن جدید ناسازگار می‌نمود و به تدریج دامنه این ناسازگاری رو به وسعت نهاد. در میان بخش‌های مختلف اسلام، حوزه شریعت، یعنی فقه و احکام عملی اسلام، بیش از حوزه‌های ایمان و اعتقاد و اخلاق و منش اسلامی در ورطه این ناسازگاری روبه رشد افتاد»^{۲۴}. هرچند این مشکل چندان هم غیر قابل حل نبود، بودند از آیات (!) که تمایلاتی در حوزه نواندیشی دینی داشته باشند و در نظرات سیاسی، اعتقادی و فقهی خود تجدیدنظر کنند. آیت الله منتظری، گزینه مناسبی بود. او از قبل هم تجربه‌هایی در تغییر نظر صد و هشتاد درجه‌ای داشت؛ مثل آنچه احمد احمد (یکی از اعضای سابق مجاهدین خلق) در خاطراتش می‌نویسد: «در اسفند سال ۵۵ مختصری از محاکمه و کار پشت پرده گروه هدفی‌ها در روزنامه‌ها منعکس شد. در رأس افراد، سید مهدی هاشمی بود که جنایات کثیفی از جمله قتل مرحوم حجت الاسلام شمس‌آبادی را مرتکب شدند. آیت الله منتظری از این واقعه و فجایع خیلی متأثر شده بود و چند بار به ما گفت: این شمس‌آبادی را بی‌گناه کشتند. او شخصیتی نبود که باید کشته می‌شد. به خدا قسم اگر سید مهدی را بکشند، خونش هدر است»^{۲۵}. همین آیت گرامی (!) بعد از انقلاب و در جریان محاکمه مهدی هاشمی به جرم آدم‌ربایی، قتل، نگهداری اسناد محرمانه دولتی، جعل اسناد و اقدام به جمع‌آوری اسلحه، سرسختانه از او حمایت کرد و در مقابل هشدار امام و مسئولان گفت: همه آن‌ها بی‌خود می‌گویند. من به او اطمینان دارم. از شما چه پنهان که من به این‌ها کمک می‌کنم تا سلاح بخرند»^{۲۶} و پیامی برای جلوگیری از اجرای حکم اعدام او به امام می‌نویسد. منتظری به همراه آیت الله یوسف صانعی در طیف مشهور به فقهای اصلاح طلب جای گرفتند و طی مسیر تحولات

در حوزه فقه را با فتاوایی از قبیل «جواز بازی زن



مسلمان در
سینما بدون حجاب
شرعی» و «دست دادن زن
مسلمان با مرد اجنبی» آغاز کردند
و مخالفت با برخی مجازات‌های اسلامی همچون
«سنگسار» را پی گرفتند تا به حکم «عدم ارتداد بهائیان»
و «مرتد نبودن کسی که با تحقیق از اسلام خارج شده»
رسیدند.^{۲۷} حالا دیگر در اوج قله روشنفکری دینی،
چرخش صد و هشتاد درجه‌ای از اصل ولایت مطلقه
فقیه که زمانی کتابی در تبیین و اثبات آن نوشته بود و
نفی ولایت مطلقه از پیامبر اکرم ﷺ عجیب نمی نمود.
بی‌شک، جریان روحانیون نوگرا یا همان آخوندهای
پاپیونی، جریانی است دنباله‌دار که از این پس نیز ادامه
می‌یابد، اما پایان کار، همان خواهد بود که امام خمینی
در وصیت نامه سیاسی، - الهی خود فرمودند: «وصیت
اینجانب به آن طیف از روحانیون و روحانی‌نماها که
با انگیزه‌های مختلف با جمهوری اسلامی و نهادهای
آن مخالفت می‌کنند و وقت خود را وقف براندازی آن
می‌نمایند، آن است که: شما طرفی از این غلط‌کاری‌ها
تاکنون نبسته و بعد از این هم گمان ندارم ببندید.»^{۲۸}
البته زمانی این فرموده امام محقق می‌شود که همه
نصیحت ایشان را که فرمودند «تفرقه افکنان از قبیل
آخوندهای جیره‌خوار و ملی‌گرایان بی‌خبر از اسلام و
مصلح مسلمین را از خود برانید که ضرر اینان بر اسلام
از ضرر جهان‌خواران کمتر نیست»^{۲۹} آویزه گوش مان
باشد و در انتخابمان دقت کنیم.



حسینعلی منتظری

پی‌نوشت‌ها

۱. فرخ دین پارسای، گنجینه اسناد، سال شانزدهم شماره ۶۲، ص ۱۱.
۲. جلال‌الدین مدنی، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج ۲، ص ۲۰۴.
۳. نقل به مضمون از انقلاب و روشنفکران، ص ۵۵.
۴. سیدحسین تقی‌زاده، زندگی طوفانی، ص ۳۸۳، به نقل از نقش روشنفکران وابسته، ص ۶۵.
- ۵ تا ۹. دفتر فرهنگی قدر ولایت، نقش روشنفکران وابسته، ج ۴، ص ۸۶، ۶۹، ۶۵، ۶۰.
۱۰. نیمه پنهان، ج ۲۳، ص ۲۸.
- ۱۱ تا ۱۴. حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، ص ۱۳۵، ۷۱، ۳۷.
۱۵. روزنامه کیهان، ۸۷/۱۲/۱۰.
۱۶. پیام فضلی‌نژاد، شوالیه‌های ناتوی فرهنگی، دفتر پژوهش‌های کیهان، ص ۱۸.
۱۷. همان، ص ۹۲.
۱۸. محمد خاتمی، از دنیای شهر تا شهر دنیا، نشر نی، ص ۳۶.
۱۹. محمد خاتمی، مصاحبه با CNN ۹/۱/۹۸ م.
۲۰. محمد خاتمی، سخنرانی در دانشگاه علامه، ۱۳۷۰/۳/۲۱.
- ۲۱ و ۲۲. روزنامه آریا، ۱۳۷۹/۶/۲۸.
۲۳. روزنامه کیهان، ۱۳۸۷/۱۲/۱۰.
۲۴. محسن کدیور، سخنرانی در هشتمین نشست سالانه دفتر تحکیم وحدت با عنوان از اسلام تاریخی تا اسلام معنوی، ۵ شهریور ۱۳۸۰.
۲۵. محسن کاظمی، خاطرات احمد احمد، انتشارات سوره مهر، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.
۲۶. محمدی ری‌شهری، خاطرات سیاسی، ص ۳۰.
۲۷. رادیو زمانه، انتشار خبر، ۵ خرداد ۱۳۷۸، مصاحبه با فرزند آیت الله.
۲۸. وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی ﷺ، بند ع.
۲۹. صحیفه نور.

منابع

۱. اصلاح‌طلبان تجدیدنظر طلب و پدر خوانده‌ها، جهاندار امیری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. شوالیه‌های ناتوی فرهنگی، پیام فضلی‌نژاد، دفتر پژوهش‌های کیهان.
۳. خاطرات سیاسی، محمدی ری‌شهری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۴. نیمه پنهان، ج ۲۳، دفتر پژوهش‌های کیهان.
۵. نقش روشنفکران وابسته، دفتر فرهنگی قدر ولایت.
۶. انقلاب و روشنفکران، دفتر پژوهش‌های کیهان.
۷. خاتمی، عبور از بحران، تحقیق و پژوهش مؤسسه فکر و فرهنگ.